

کتاب دانیال - شماره یکصد و پنج

رد تدریجی انجیل: از ولادت مسیح تا سنگسار استفانوس

Jeff Pippenger

2024-02-29

در مقاله قبلی اشاره کردیم که الهام نشان داد یهودیان در پای صلیب «ردّ خود را نسبت به انجیل مَهر کردند» و سپس در سنگسار استفانوس بار دیگر این ردّ را تأیید کردند. چگونه ممکن است؟ البته ردّ انجیل از سوی یهودیان اهل مجادله آن دوره به تدریج انجام شد. آنان از همان هنگام تولد او عملاً نادیده گرفته شده بودند. از تولد مسیح تا سنگسار استفانوس، روندی از ردّ تدریجی انجیل را نشان می‌دهد.

مردمان از آن آگاه نیستند، اما این مژده آسمان را از شادمانی لبریز می‌کند. با علاقه‌ای ژرف‌تر و لطیف‌تر، موجودات مقدس از عالم نور به سوی زمین کشیده می‌شوند. تمام جهان به سبب حضور او روشن‌تر است. بر فراز تپه‌های بیت‌لحم، انبوهی بی‌شمار از فرشتگان گرد آمده‌اند. آنان در انتظار علامتی هستند تا مژده را به جهان اعلام کنند. اگر رهبران اسرائیل به امانت خود وفادار بودند، می‌توانستند در شادی مژده دادن، تولد عیسی شریک شوند. اما اکنون نادیده گرفته شده‌اند. اشتیاق اعصار، ۴۷.

از ولادت عیسی تا مرگ استفانوس، ردّ تدریجی انجیل از سوی اسرائیل باستان نمایان می‌شود. اگر ردّ یهود نسبت به مسیح را تدریجی بدانیم، می‌توان لحظه «مهر خوردن ردشان» را هم نزد صلیب—آنجا که پرده هیکل دریده شد—و هم هنگام مرگ استفانوس شناسایی کرد. دریده شدن پرده نمادی بود از اینکه آنان دیگر قوم عهد خدا نبودند، و هنگامی که استفانوس سنگسار شد، او عیسی را دید که به دست راست خدا ایستاده است؛ که در دانیال، باب دوازده، آیه یک، نمادی از پایان زمان مهلت به شمار می‌رود. ویرانی اورشلیم نیز نمادی از پایان زمان مهلت است.

کیفری که قرار بود بر اورشلیم فرود آید، فقط برای مدت کوتاهی می‌توانست به تأخیر بیفتد؛ و هنگامی که چشم مسیح بر آن شهر محکوم آرام گرفت، او نه تنها ویرانی آن را دید، بلکه ویرانی یک جهان را. او دید که همان‌گونه که اورشلیم به نابودی سپرده شد، جهان نیز به هلاکت خویش سپرده خواهد شد. او کیفری را دید که بر دشمنان خدا وارد خواهد آمد. صحنه‌هایی که در هنگام ویرانی اورشلیم رخ داد، در روز بزرگ و هولناک خداوند تکرار خواهد شد، اما به گونه‌ای هراس‌انگیزتر. 7، Review and Herald، دسامبر 1897.

این تنها رحمت خدا بود که از نابود شدن اورشلیم در جریان مصلوب شدن جلوگیری کرد.

مصلوب کردن مسیح به دست یهودیان، ویرانی اورشلیم را نیز در پی داشت. خون ریخته‌شده بر جلجتا، وزنه‌ای بود که آنان را در این جهان و جهان آینده به تباهی فرو برد. چنین خواهد بود در روز بزرگ واپسین، آنگاه که داوری بر ردکنندگان فیض خدا فرود آید. مسیح، سنگ لغزش ایشان، آنگاه برایشان همچون کوهی انتقام‌گیر آشکار خواهد شد. جلال چهره‌اش، که برای پارسایان حیات است، برای شیربان آتشی سوزاننده خواهد بود. به سبب محبتی ردشده و فیضی خوارشده، گناهکار هلاک خواهد شد. اشتیاق اعصار، ۶۰۰.

جز رحمت خدا نبود که نابودی اورشلیم را در زمان صلیب به تأخیر انداخت.

پس از آنکه خود مسیح حکم نابودی اورشلیم را اعلام کرده بود، نزدیک به چهل سال، خداوند داوری‌های خود را بر آن شهر و بر آن قوم به تأخیر انداخت. بردباری خدا نسبت به ردکنندگان انجیل

او و قاتلان پسرش شگفت‌انگیز بود. مناقشه بزرگ، ۲۷.

در هنگام آخرین بار که عیسی هیکل را پاک ساخت، هشدار داد که چون «رجس ویرانگر» که دانیال نبی از آن سخن گفته است، به وسیله پیروانش دیده شود، از اورشلیم بگریزند. نخستین بار که هیکل را پاک کرد، اعلام نمود که یهود خانه پدرش را به غار دزدان بدل ساخته‌اند؛ اما بار آخر گفت: «اینک خانه شما برای شما ویران گذاشته می‌شود.» حتی پیش از صلیب، که در آستانه وقوع بود، هیکل، همان‌جا که پرده‌اش در هنگام مصلوب شدن دریده می‌شد، از پیش به عنوان خانه یهود شناخته شده بود، نه خانه خدا. خواهر وایت توضیح می‌دهد که مسیح آن اعلام را چه زمانی کرد، و با ادامه شهادتش به چهل سال مهلت رحمت تمديد شده نیز می‌پردازد.

سخنان مسیح خطاب به کاهنان و حاکمان، «اینک خانه شما برای شما متروک می‌ماند» (متی ۲۳:۳۸)، وحشت را بر دل‌هایشان افکنده بود. تظاهر به بی‌اعتنایی می‌کردند، اما پرسش درباره معنای این سخنان پیوسته در ذهنشان برمی‌خاست. گویی خطری نادیدنی آنان را تهدید می‌کرد. آیا ممکن بود که هیکل باشکوه، که مایه فخر ملت بود، به زودی به تلی از ویرانه‌ها بدل شود؟ ...

مسیح به شاگردان خود نشانه‌ای از ویرانی‌ای که بر اورشلیم خواهد آمد داد و به آنان گفت چگونه بگریزند: «هرگاه دیدید اورشلیم با لشکرها محاصره شده است، بدانید که ویرانی آن نزدیک است. آنگاه آنان که در یهودیه هستند به کوه‌ها بگریزند؛ و آنان که در میان آن‌اند بیرون روند؛ و آنان که در نواحی‌اند به آن داخل نشوند. زیرا این‌ها روزهای انتقام‌اند تا هرآنچه نوشته شده است تحقق یابد.» این هشدار داده شد تا چهل سال بعد، هنگام ویرانی اورشلیم، به آن عمل شود. مسیحیان به این هشدار گوش فرادادند، و هیچ مسیحی در سقوط شهر هلاک نشد. آرزوی اعصار، 628، 630.

مسیح در سال ۳۱ مصلوب شد و نزدیک به چهل سال بعد، در سال ۷۰، اورشلیم پس از محاصره‌ای سه و نیم‌ساله ویران شد. چگونه ممکن است اورشلیم در سال ۳۱، هنگام صلیب، نابود شده باشد، در حالی که هنوز سه سال و نیم از دوره مهلتی باقی بود که در دانیال باب نهم، آیه ۲۴، به عنوان «هفتاد هفته» شناخته می‌شود؟ این ناسازگاری‌های ظاهری چگونه حل می‌شوند؟ ساده‌ترین راه حل این است که صرفاً این واقعیت را بپذیریم که وقتی به پایان دوره مهلتی که با هفتاد هفته نمایانده می‌شود می‌رسیم، باید آن را به منزله پایانی تدریجی مهلت درک کرد. این سخن درست است، اما هنگام به‌کارگیری نشانه‌های راه آن تاریخ، هرگونه دقت نبوی را از میان می‌برد. سعی می‌کنم توضیح دهم.

اگر پنتیکاست نمایانگر قانون یکشنبه قریب‌الوقوع باشد که در آن گله دیگر در بابل فراخوانده می‌شود، چرا سه سال و نیم پس از پنتیکاست بود که انجیل به غیریهودیان رسید؟ آیا مرگ مسیح یا مرگ استفانوس نشانه پایان مهلت برای اسرائیل باستان است؟ اگر ادونتیسیم لاودیکیه در قانون یکشنبه قریب‌الوقوع از کلیسا بودن بازمی‌ایستد، آیا ویرانی هیکل در سال ۷۰ نمایانگر پایان هیکل ادونتیسیم لاودیکیه در هنگام قانون یکشنبه بود؟ آنچه ممکن است ناسازگاری‌های ظاهری به نظر برسد، با به‌کارگیری «خط بر خط» حل می‌شود، و هنگامی که این روش به کار گرفته می‌شود، گواهی نشانه‌های راهی که در حال شناسایی آن‌ها هستیم بسیار روشن و موجز می‌شود.

هفته‌ای که در آن مسیح عهد را تأیید کرد، به دو دوره مساوی سه سال و نیم تقسیم می‌شود. سه سال و نیم نخست با تعمیم مسیح آغاز می‌شود و با مرگ او پایان می‌یابد. تعمیم نماد مرگ و رستاخیز اوست، بنابراین آغاز آن دوره سه سال و نیمه با پایانش یکسان است. در آن دوره، مسیح انجیل را منحصرأ به یهودیان موعظه کرد. پایان آن سه سال و نیم، آغاز سه سال و نیم بعدی را نشان می‌دهد. آغاز دوره دوم سه سال و نیم با مرگ مسیح است و پایان آن با مرگ استفان. در آن دوره، شاگردان انجیل را منحصرأ به یهودیان موعظه کردند.

آن دو دوره که خطوط نبوتی مجزایی هستند، باید «خط به خط» کنار هم قرار داده شوند. هم آغاز و هم انجام، نشان آلفا و امگا را دارند، زیرا تاریخ‌های آغاز و انجام یکسان‌اند. هر دو دوره زمانی یکسان‌اند، و کاری که در هر دوره انجام می‌شود نیز یکسان است. مسیح که اول و آخر است، همچنین خالق همه چیزهاست، و از این جهت او خالق حقیقت است. واژه عبری «حقیقت» از سه حرف عبری ساخته شده است. حرف نخست، سپس سیزدهمین حرف، و سپس آخرین حرف الفبای عبری با هم ترکیب می‌شوند تا واژه عبری «حقیقت» را بسازند.

هر دو دوره سه سال و نیمه مسیح را به‌عنوان آغاز و انجام دارند؛ زیرا او در آغاز دوره نخست، هنگام تعمیدش، و در پایان همان دوره، هنگام مرگش، حاضر است. و آغاز دوره دوم با مرگ اوست و پایان آن زمانی است که او در سمت راست خدا ایستاده است. عدد سیزده نماد سرکشی است و در هر دو دوره، چه آن‌گاه که خود مسیح به‌طور حضوری انجیل را بشارت می‌داد و چه در دوره دوم که شاگردانش آن را بشارت می‌دادند، یهودیان بهانه‌جو در برابر پیام انجیل سرکشی کردند.

هر دو دوره از نظر مدت یکسان‌اند، امضای آلفا و امگا را دارند و همان پیام انجیل را معرفی می‌کنند. آن دو دوره باید به‌صورت «خط بر خط» کنار هم آورده شوند. روش «خط بر خط»، روش آزمون باران پسین است. این روش ایام آخر است، و حقایقی که در ایام آخر به‌وسیله آن روش شناسایی و تثبیت می‌شوند، همان‌هایی هستند که در هنگام مهر شدن صد و چهل و چهار هزار، پسران لاوی را پالایش یا تطهیر می‌کنند.

او معرفت را به که خواهد آموخت؟ و فهم تعلیم را به که خواهد فهمانید؟ به آنان که از شیر بازگرفته شده‌اند، و از پستان‌ها جدا گردیده‌اند. زیرا حکم باید بر حکم باشد، حکم بر حکم؛ سطر بر سطر، سطر بر سطر؛ اینجا اندکی، و آنجا اندکی. زیرا او با لب‌های لکنت‌دار و به زبانی دیگر با این قوم سخن خواهد گفت. به ایشان که گفت: این است آرامشی که با آن می‌توانید خسته را آرامش بخشید؛ و این است تازگی و تجدید قوت؛ اما نخواستند بشنوند. لیکن کلام خداوند برای ایشان حکم بر حکم بود، حکم بر حکم؛ سطر بر سطر، سطر بر سطر؛ اینجا اندکی، و آنجا اندکی؛ تا بروند، و به عقب افتند، و شکسته شوند، و در دام گرفتار آیند، و گرفته شوند. اشعیا 28:9-13.

آیه بعدی در اشعیا، مردان استهزاگری را که بر مردم اورشلیم حکومت می‌کنند، مخاطب قرار می‌دهد. برای آن مردان استهزاگر، «آسایش و تجدید نیرو» (باران پسین) که از «شنیدن» آن سر باز زدند، همان چیزی است که باعث می‌شود «بروند، به عقب بیفتند، شکسته شوند، به دام افتند و اسیر گردند.» آن آزمون از زبانی دیگر به آنان ارائه شد، زیرا ایلیا، یحیی تعمیددهنده و ویلیام میلر در مدارس الهیات دوران خود تعلیم ندیده بودند. پیام باران پسین که ادونتیسزم لاودیکیه‌ای را می‌آزماید، همان پیامی است که از به‌کارگیری «خط بر خط» پدید می‌آید.

وقتی سه سال و نیم نخست آن هفته‌ای را که در آن مسیح عهد را تأیید کرد بر سه سال و نیم دوم منطبق می‌کنیم، نوری پیشگویانه می‌یابیم که هر گونه ناسازگاری ظاهری را که ممکن است در ذهنی پرسشگر پدید آید، روشن می‌کند. آن هفته زمانی بود که فرستاده عهد می‌بایست عهد را تأیید کند، و عهد کتاب مقدس باید با خون تأیید شود. تعمید و مصلوب شدن مسیح و سنگسار استفان همگی با ریختن خون همراه‌اند. هر دو خط نمایانگر خون عهدند و همان خطوط‌اند که عهد را تأیید می‌کنند.

وقتی «خط بر خط» کنار هم گذاشته شوند، تعمید و مصلوب شدن نخستین نشان راه‌اند، و مصلوب شدن و سنگسار استفانوس آخرین نشان راه. وقتی در یک خط کنار هم قرار گیرند، صلیب و برخاستن میکائیل در هنگام مرگ استفانوس را به‌عنوان دو شاهد می‌یابیم که مهر رد انجیل از سوی یهودیان را گواهی می‌دهند. مرگ مسیح همچنین مرگ شاگرد او، استفانوس، است که وقتی آن دو خط با هم ترکیب می‌شوند، عید فصح است. سه روز بعد، مسیح به‌عنوان تقدیمه نوبر قیام می‌کند.

اما اکنون مسیح از مردگان برخاسته و نوبِ خفتگان شده است. اول قرن‌تین ۱۵:۲۰

میان فصیح و عید نوبرها که در روز سوم است، آغاز عید فطیر قرار دارد. نان فطیر «ور» نمی‌آید، و مسیح در روز دوم قیام نکرد؛ او در روز سوم قیام کرد. مسیح و استفانوس در کاربرد «upon line» با هم می‌میرند، اما استفانوس پس از مسیح قیام می‌کند، زیرا برای رستاخیز نوبرها ترتیبی وجود دارد.

اما هر کس به ترتیب خود: مسیح، نخستین میوه‌ها؛ سپس آنان که از آن مسیح‌اند، به هنگام آمدن او. اول قرن‌تین ۱۵:۲۲.

اعیاد بهاری را نمی‌توان از هم جدا کرد، زیرا به طور مستقیم به یکدیگر مرتبط‌اند. از این منظر، پنطیکاست نمایانگر قانون یکشنبه‌ای است که به زودی خواهد آمد؛ زمانی که ریخته شدن روح‌القدس تکرار خواهد شد، و صدای دوم کتاب مکاشفه فصل هجدهم آنگاه کسانی را که اکنون انجیل را نمی‌شناسند فرا خواهد خواند تا از بابل بیرون بیایند. واژه «بابل» از واژه «بابل» گرفته شده است که به معنای سردرگمی است، زیرا در سقوط بابل بود که خدا زبان‌ها را درهم آمیخت، و در پنطیکاست بود که خدا این سردرگمی زبان‌ها را معکوس کرد تا انجیل را به جهان برساند. پس پنطیکاست و قانون یکشنبه هم‌راستا هستند.

در روز پنطیکاست عطای زبان‌ها به شاگردان داده شد، اما پیامشان در آن زمان هنوز به یهودیان محدود بود. وقتی هر دو خط کنار هم قرار داده می‌شوند، پنطیکاست در سال ۳۴ رخ می‌دهد، زمانی که استفانوس سنگسار شد و سپس انجیل به کسانی رسانده شد که اکنون انجیل را نمی‌شناسند.

استفانوس نماینده کسانی است که گرچه با او مرده‌اند، «در هنگام آمدن او» رستاخیز می‌یابند. قربانی نوبر نماد رستاخیز مسیح در روز سوم است و همچنین نشان‌دهنده آغاز عید هفته‌هاست؛ همان عیدی که عید پنطیکاست نیز هست و یادبود دادن ده فرمان بر کوه سیناست.

۲۲ اکتبر ۱۸۴۴ با صلیب هم‌خوان است، زیرا افزون بر دیگر شواهد، خواهر وایت ناامیدی شاگردان پس از صلیب را با ناامیدی پس از ۲۲ اکتبر ۱۸۴۴ تطبیق می‌دهد. هم صلیب و هم ۲۲ اکتبر ۱۸۴۴ پیش‌تصویر قانون یکشنبه قریب‌الوقوع‌اند. پنطیکاست نیز نمایانگر قانون یکشنبه قریب‌الوقوع است، اما پنطیکاست پنجاه‌ودو روز پس از صلیب آمد. صلیب که فصیح نمونه آن بود، آغازگر سلسله‌ای از اعیاد است که راه‌های کهن اسرائیل باستان را از شبی که فرشته مرگ از مصر عبور کرد تا دادن شریعت، یادبود می‌کنند. گرچه این اعیاد ویژگی‌های خود را دارند، اما به طور جدایی‌ناپذیر به یکدیگر پیوند خورده‌اند. از این رو درست است که تمامی پنجاه‌ودو روز از فصیح تا پنطیکاست را به منزله یک نشانه راه واحد به کار ببریم.

به همین دلیل، صلیب، مرگ استفانوس و پنطیکاست همگی پیش‌نمونه قانون یکشنبه‌ای هستند که به زودی می‌آید؛ زمانی که داوری اجرایی پیش‌رونده بر بابل معاصر آغاز می‌شود و صدای دوم باب هجدهم مکاشفه شروع به فراخواندن گله دیگر خدا از بابل می‌کند. در همان نشان راه بود که داوری اجرایی بر اورشلیم فرارسید، هرچند خدا به رحمت خویش نابودی واقعی معبد و شهر را نزدیک به چهل سال پس از صلیب، تا سال ۷۰، به تأخیر انداخت. ویرانی اورشلیم باستانی نمایانگر آغاز داوری اجرایی پیش‌رونده‌ای است که در ایالات متحده آغاز می‌شود، زمانی که «ارتداد ملی را ویرانی ملی دنبال می‌کند.»

حقیقت بر اساس شهادت دو شاهد استوار می‌شود، و در دو دوره سه‌ونیم‌ساله‌ای که مسیح پیمان را تأیید کرد، دو شاهد مرگ و رستاخیزی را می‌یابیم که با تاریخی پیوند دارد که قانون یکشنبه نزدیک‌الوقوع را مشخص می‌کند. آن قانون یکشنبه در مکاشفه باب یازدهم به عنوان «ساعت زلزله»

عظیم» شناخته می‌شود. آن «ساعت» مستقیماً با دو شاهدهی پیوند دارد که به مدت سه‌ونیم سال شهادت دادند. شهادت آنان با مرگ و رستاخیزشان به پایان می‌رسد.

شهادت سه‌سال‌ونیمه آنان، و به‌دنبال آن مرگ و رستاخیزشان، به‌وسیله مرگ و رستاخیز هر دو، یعنی عیسی و استفانوس، نشان داده شده است؛ زیرا بنا بر «خط بر خط»، استفانوس چنان به تصویر کشیده می‌شود که گویی با مسیح برخاسته است. در عید نخستینه‌ها، دو قربانی اصلی تقدیم می‌شدند.

یکی بره‌ای بی‌عیب بود و دیگری قربانی جو. جو نماد محصولی بود که قرار بود در پی بیاید، و بره نماد مسیح بود. مسیح در روز سوم از مرگ برخاست، و استفان نماینده کسانی بود که پس از او می‌آیند، و جو نماد محصولی بود که قرار بود در پی بیاید. دو شاهد در مکاشفه باب یازدهم سه سال و نیم شهادت دادند؛ سپس کشته شدند و سه روز و نیم بعد زنده شدند. الگوی آن دو شاهد مسیح بود، که نویر بود، زیرا آنان نماینده صد و چهل و چهار هزار نفرند که آنان نیز نویرند.

و دیدم، اینک بره‌ای بر کوه صهیون ایستاده بود، و با او صد و چهل و چهار هزار نفر، که نام پدرش بر پیشانی‌هایشان نوشته شده بود. و صدایی از آسمان شنیدم، همچون صدای آب‌های بسیار و مانند صدای رعدی عظیم؛ و صدای چنگ‌نوازانی را شنیدم که با چنگ‌های خود می‌نواختند. و آنان گویی سرودی نو می‌خواندند در برابر تخت، و در حضور چهار موجود زنده و مشایخ؛ و هیچ‌کس نتوانست آن سرود را بیاموزد جز همان صد و چهل و چهار هزار نفری که از زمین بازخیر شده بودند. اینان کسانی هستند که با زنان آلوده نشدند، زیرا باکره‌اند. اینان همانانی هستند که هر کجا بره برود، از پی او می‌روند. اینان از میان آدمیان بازخیر شدند تا نخستینه‌ها برای خدا و برای بره باشند. و در دهانشان هیچ نیرنگی یافت نشد، زیرا بی‌عیبند در حضور تخت خدا. مکاشفه ۱۴:۵-۵.

تقدیمه جو در عید نخستینه‌ها نمایانگر محصولی بود که قرار بود پس از آن برسد. مرگ استفانوس در سال ۳۴ در پی مرگ مسیح در سال ۳۱ رخ داد؛ هرچند «خط بر خط»، آنان در همان نشانه راه درگذشتند. در ارتباط با قربانی‌های نخستینه‌ها، مسیح بره‌ای بود که ذبح شد و استفانوس به‌منزله جو بود. به گفته پولس، «مسیح، نخستینه آنان که خفته‌اند»، و سپس «پس از آن آنان که از آن مسیح‌اند در هنگام آمدنش». یکصد و چهل و چهار هزار نفر نخستینه‌ها هستند، و آنان همانانی‌اند «که هر کجا بره برود، از پی او می‌روند».

در «ساعت» «زلزله عظیم» باب یازدهم مکاشفه، دو شاهدهی که سه‌ونیم سال نبوت کرده‌اند و سرانجام کشته می‌شوند و اجسادشان سه‌ونیم روز در خیابان‌ها می‌مانند، رستاخیز می‌یابند. ایشان همانانی‌اند که استفان نماینده ایشان است؛ او از نظر نبوی هم‌زمان با عیسی، و نیز پس از عیسی، رستاخیز یافت. بنابراین، پس از آن‌که به دست آن وحش برآمده از هاویه به قتل می‌رسند، «سه‌ونیم روز» بعد زنده می‌شوند. در همان «ساعت» که برخیزانده می‌شوند، به‌سان بیرقی به آسمان عروج می‌کنند. روند رستاخیز و عروج ایشان در کلام نبوی خدا با دقت ترسیم شده است، و در آن آمده است که مرگ حقیقی استفان نمونه ایشان بوده است؛ از این‌رو نمایانگر مرگ روحانی‌ای است که بر دو شاهد محقق می‌شود آنگاه که از جنبش لائودکیایی فرشته سوم به جنبش فیلادلفیایی فرشته سوم دگرگون می‌گردند.

ما این مطالعه را در مقاله بعدی ادامه خواهیم داد.

یک چیز مسلم است: ادونتیست‌های روز هفتم که زیر پرچم شیطان موضع می‌گیرند، ابتدا از ایمان خود به هشدارها و توبیخ‌هایی که در شهادت‌های روح خدا آمده است دست خواهند کشید.

دعوت به تقدیس بیشتر و خدمت مقدس‌تر مطرح شده و همچنان مطرح خواهد شد. برخی از کسانی که اکنون القاهای شیطان را بر زبان می‌آورند، به خود خواهند آمد. کسانی در مناصب مهم و مورد اعتماد هستند که حقیقت زمان حاضر را درک نمی‌کنند. باید پیام به آنان رسانده شود. اگر آن را بپذیرند، مسیح آنان را خواهد پذیرفت و آنان را همکاران خویش خواهد ساخت. اما اگر از شنیدن پیام سر باز زنند، زیر پرچم سیاه شاهزاده تاریکی موضع خواهند گرفت.

به من دستور داده شده که بگویم حقیقت گران‌بهای این زمان هرچه روشن‌تر بر اذهان انسانی هویدا می‌شود. در معنایی خاص، مردان و زنان باید از جسم مسیح بخورند و از خون او بنوشند. فهم و ادراک رشد خواهد کرد، زیرا حقیقت توانایی گسترش مداوم را دارد. پدیدآورنده الهی حقیقت با کسانی که برای شناخت او پیش می‌روند، به مشارکتی هرچه نزدیک‌تر راه خواهد یافت. چون قوم خدا کلام او را چون نان آسمانی دریافت کنند، خواهند دانست که آمدنش مانند صبح مقرر است. ایشان قوت روحانی دریافت خواهند کرد، همان‌گونه که بدن هنگام خوردن غذا قوت جسمانی می‌گیرد.

ما حتی نیمی از نقشه خداوند را در بیرون آوردن بنی‌اسرائیل از بندگی مصر و رهبری آنان از میان بیابان به کنعان درک نمی‌کنیم.

وقتی پرتوهای الهی تابنده از انجیل را گرد می‌آوریم، بینشی روشن‌تر نسبت به نظام دینی یهود و درکی عمیق‌تر از حقایق مهم آن خواهیم یافت. کاوش ما در حقیقت هنوز ناتمام است. ما تنها چند پرتو نور را گرد آورده‌ایم. کسانی که هر روز به مطالعه کلام نمی‌پردازند، مسائل نظام دینی یهود را حل نخواهند کرد. آنان حقایقی را که خدمت هیکل تعلیم می‌دهد، درک نخواهند کرد. کار خدا به سبب برداشت دنیوی از طرح عظیم او بازداشته می‌شود. حیات آینده معنای قوانینی را که مسیح، پوشیده در ستون ابر، به قوم خود داد، آشکار خواهد کرد. اسپالدینگ و مگان، ۳۰۵، ۳۰۶.